

چهارشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۹۷ • ۷

	روزنامه شرق
هنر • جامعه	
ابهام در اجرا، ابهام در بندها	صفحه ۸
نگاهی اجمالی به «منشور حقوق شهروندی» دولت روحانی	صفحه ۹
حادثه در قطار شمالی	صفحه ۱۰

پرده نقره‌ای
یادداشتی درباره فیلم «تنهای تنهای تنها» «ریشه‌هایم مرا فرا می‌خوانند»*

احسان عابدی‌پور در نخستین فیلم سینمایی خود به موضوعی پرداخته که قابلیت شعارزدگی دارد اما زاویه نگاه خاص فیلم به محور یک

رابطه انسانی، این اثر را فراتر از مرزهای جغرافیایی گسترده کرده است. «تنهای تنهای تنها» پس از فیلم‌های تلویزیونی «افسانه ۹۸» و «همسگار» که در بخش فیلم‌های ویدئویی جشنواره فجر مورد توجه قرار گرفتند، نخستین گام این کارگردان جوان برای ورود به سینمای حرفه‌ای – با تعلق خاطر به اصالت بومی و ریشه‌دار وی – است. فیلم مصداقی است از یک توصیه نانوشته به فیلمنامه‌نویسان و فیلمسازان جوان که؛ برای موفقیت در گام‌های نخست سعی کنند به داشته‌ها و ریشه‌های خود رجوع کنند تا به تمرکز و احاطه بر جزئیات قصه و فیلم، بیشتر از بقیه بخش‌کننده‌ها علاقه و دلبستگی داشته باشند. این فیلمی است در حاشیه و متن فعالیت‌های هسته‌ای ایران، به تماشانشست‌اما قطعاً بعد از چند دقیقه این پیش‌فرض شعاری و سیاست‌زده بدون آنکث نقش‌شود، رنگ می‌یازد و مخاطب درگیر قصه انسانی فیلم می‌شود. قصه دو پسرچپه جنوبی (رنجرو) و روسی (الگ) که برای ماندن در کنار هم حاضر هستند دست به هر کاری بزنند و حتی اگر در توتانشان دانش، مدعلات سیاسی جهان را تغییر دهند تا بتوانند به رفاقت خود ادامه دهند. این خلاصه کوتاه در فیلم به‌گونه‌ای بسط پیدا کرده که رابطه کلاسیک دو پسرچپه در عین تضادها و تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، جغرافیا و… متاثر از شرایط سیاسی روز ایران و فعالیت‌های هسته‌ای است. به این ترتیب یک مساله سیاسی در ابعاد جهانی در حال تأثیرگذارشتن بر رابطه دو انسان است که فراتر از مرزها با هم ارتباط برقرار کر دهاند. در واقع می‌توان اینگونه تحلیل کرد که پرداخت فیلمنامه به‌گونه‌ای پیش رفته که بدون آنکه بسته سیاسی قصه و طبعاً فیلم نقض شود، آرام‌آرام شکافته شده و کنار رفته و فضا برای بسط این رابطه و رفاقت بین رنجرو و الگ فراهم شده است. به گفته بهتر هرچند این بستر (فعالیت‌های هسته‌ای) به شکل بالقوه شعاری و سیاست‌زده است، اما اهمیت خود را در فیلم از نگاه مرسوم و کلیشه‌ای که به این موضوع وجود دارد، پیدانمی‌کند. بلکه آنچه «موضوع هسته‌ای» را واجد ارزش و اهمیت می‌کند، میزان و چگونگی تأثیرگذاری آن بر رابطه دو پسرچپه است. با چنین پرداختی است که می‌توان مدعی شد هرچند فیلم مبنای خود را بر یک موضوع روز سیاسی قرار داده که نسبت به آن موضع‌گیری‌های عمومی و فردی وجود دارد، اما زاویه دید منحصر به فرد خود را نسبت به این موضوع برجسته می‌کند که همان زاویه نگاه رنجرو و الگ است. با حاکمیت این نگاه، همه اتفاقات و ماجراها حتی در ابعاد جهانی، رنگ و بوی تازه پیدا می‌کنند و از جایگاه و موضع کلیشه‌ای و آشنای خود که قطعاً بر اساس منافع و مصالح کشورها است، فاصله گرفته و ابعاد انسانی و گسترده‌تری پیدای می‌کنند که مرز و جغرافیا نمی‌شناسد. با چنین پرداختی است که در فیلم «تنهای تنهای تنها» به‌تدریج مفاهیم و مصالح سیاسی حتی با روشن‌ترین موضع‌گیری‌ها به‌تدریج رنگ، بوی معنی می‌شوند و جای خود را به گسترته روابط اصیل انسانی می‌دهند که از ازل تا ابد یک تعریف و تعبیر دارد و غیرقابل تغییر است. همان‌قدر که رجوع به ریشه‌های اصیل انسانی در تأثیرگذاری رابطه شکل‌گرفته بین رنجرو و الگ نقش دارد، استفاده کارکردی نویسنده – کارگردان از ریشه‌های قومی شناسنامه‌دار خود در رفتارشناسی شخصیت‌های فیلم نیز نقش مکمل و مهمی در استحکام و باورپذیری این رابطه دارد. در واقع تسلط عابدی‌پور بر ریشه‌های قومی خود و روحیه خونگرم، پراترسوی و متعصب مردمان جنوب، منجر به ترکیبی دلنشین از این خصوصیات در شخصیت‌های فیلم به‌خصوص رنجرو شده به‌طوری‌که در عین باورپذیری، به‌شدت دوست‌داشتنی هستند و مهرتر از همه اینکه به نیاز اولیاد درام فیلم پاسخ می‌دهد. درام‌محوری فیلم حول تقابل کلاسیک دو شخصیت متضاد از وجه ظاهر (زنانه، رنگ، جغرافیا و…) و باطن (روحیه، رفتار و…) شکل گرفته و روحیه گرم و باشناط رنجرو را در مقابل روحیه سرد و چهپسا ساکن الگ قرار می‌دهد. این درام وقتی به شکل ایده‌آل خود بروز می‌کند که به‌رمغ همه تضادها و ثنقات‌ها، رفاقت و دوستی بین این دو فرد شکل بگیرد که همین اتفاق هم می‌افتد. اما نکته مهم‌تر باورپذیری این رابطه و طبعاً رفتار شخصیت‌ها در جایگاهی است که نویسنده برای آنها تعیین کرده است. همان‌قدر که ریشه‌های روسی الگ می‌تواند یک نشانی سراسرات است. هم‌زمان و گویا از روحیه درونگرای او باشد، ریشه‌های گرم جنوبی رنجرو هم در برونگرایی او و باورپذیری دراماتیک این تضاد نقشی مهم دارد. در واقع می‌توان مدعی شد این قصه در هر جغرافیا و قوم دیگری بروز می‌کرد و تبدیل به داستانی غیرواقعی همراه با اغراق و بزرگ‌نمایی می‌شد. اما در فیلم حتی تخیل‌پردازی ذهن کودکانه رنجرو نیز متاثر از ریشه‌های اصیل این قوم و جغرافیای خاص آن است که رنگ‌آمیزی منحصربه‌فرد به رویاپردازی‌های او داده است. به قول کارگردان (زندگی در جنوب مخلوط نامعینی از خیال‌پردازی، رویه طبیعت و ژانلیته وحشی و عصبی است که تا میری تو خیال و فکر، یا گرمایش، یا شرجیش، یا توفان دریاش، یا بیابان برهوش می‌گیره با جفت یا می‌کشدت پایین به غلط زبانی نکن بشین سر جات!)» به گفته دیگر «تنهای تنهای تنها» مصداقی است از یک توصیه نانوشته به فیلمنامه‌نویسان و فیلمسازان جوان که؛ برای موفقیت در گام‌های نخست سعی کنند به داشته‌ها و ریشه‌های خود رجوع کنند تا به تمرکز و احاطه بر جزئیات قصه و فیلم، نبیعی از راه را به سلامت طی کنند. اما واقعیت این است که فیلم احسان عابدی‌پور کلیت را به سلامت طی کرده است.

«**گفت‌وگو با احسان عابدی‌پور، ماهنامه «صنعت سینما»**، آبان ۹۷.

کلوزآپ

معضل پخش سینمای ایران

محمد تاجیک: چند وقت پیش بر اساس مصوبه‌ای که کانون پخش‌کنندگان سینمای ایران تصویب کرده، هیچ شرکتی حق پخش بیش از چهار فیلم در سال را ندارد. آنهایی که با مسایل پخش در سینمای ایران به‌خوبی آشنا هستند می‌دانند که این مصوبه فقط برای محدودکردن شرکت پخش فیلمیران بوده است. فیلمیران عملاً بهترین و مهم‌ترین شرکت پخش در سینمای ایران در سال‌های اخیر بود است. این شرکت در سال‌جاری پخش فیلم‌های مطرح‌ترین کارگردانان سینمای ایران از جمله اصغر فرهادی و مهرجویی و پوران درخشنده و… را برعهده داشته است و شنیده شده که قرار است پخش جدیدترین فیلم حاتم‌کیا یعنی «ج» را نیز برعهده بگیرد. در سال‌های اخیر اکثر کارگردانان ترجیح داده‌اند که فیلم خود را برای پخش به فیلمیران بدهند. از سوی دیگر این شرکت هم‌وجه فرهنگی دارد و هم علاقه و اشتیاق خاصی برای نمایش آثار شاخص داشته است. جالب است بدانید اصغر فرهادی در زمان اکران فیلم «جایی نادر از سیمین» در مصاحبه‌ای گفته‌بودفیلمیران بیشتر از بقیه پخش‌کننده‌ها علاقه و اشتیاق به اکران این فیلم داشته است. بعد از فیلمیران، حوزه هنری، نسیم‌صبا و هدایت‌فیلم مهم‌ترین پخش‌کننده‌های فیلم در ایران هستند.

حوزه هنری یعنی سازمان توسعه سینمایی سوره همواره فیلم‌های تولیدی خود و فیلم‌هایی را که با رویکردهای این سازمان همسو است اکران می‌کند؛ فیلم‌هایی با مضامین ارزشی و اخلاقگرا مثل حوض نقاشی، ترنج، تنهای‌تنهای‌تنها،سرمهر،خسته‌نشانید و تاج‌محل. فیلم‌هایی که با رویکردهای ارزشی و اخلاقیگرا مثل حوض نقاشی، ترنج، تنهای‌تنهای‌تنها،سرمهر،خسته‌نشانید و تاج‌محل. این فیلم‌ها به‌دلیل یکی از دلایل مهم پخش یک فیلم در سال‌های اخیر از حوزه هنری با پخش فیلم «به‌حیث‌قند» ساخته‌رضامیر کریمی داشته که با تبلیغات و اطلاع‌رسانی و اختصاص سالن‌های مناسب و نمایش در یک زمان ویژه باعث میلیاردرشدن فروش این فیلم شد؛ فیلمی که به توجّه به نداشتن نشانه‌های اصلی سینمای تجاری فروش حیرت‌انگیزی داشت. از سویی دیگر این فیلم بر اساس تشخیص درست پخش‌کننده در زمان مناسب یعنی پاییز اکران شد؛ زمانی که دانشجویان و قشر فرهنگی جامعه‌فرصت‌بیشتری‌برایرفتن به سینما دارند. با توجّه به اینکه تابستان فصل بهتری برای فیلم‌های علمه‌پسند است فصل پاییز زمان مناسب‌تری برای فیلم‌های فرهنگی مثل «به‌حیث‌قند» است. پخش‌کننده دیگر شرکت نسیم صباست که شایعه است عملاً شعبه دوم فیلمیران محسوب می‌شود و امسال پخش فیلم‌هایی چون دریند، کلاس هنرپیشگی و استرداد را برعهده داشته است. هدایت‌فیلم هم پخش‌کننده‌ای است که در سال‌های میانی دهه ۸۰ عملاً مهم‌ترین پخش‌کننده سینما در ایران بود.

این‌روزها به نظر می‌رسد این رتبه را به فیلمیران واگذار کرده است. فیلمیران در آن دوره با پخش فیلم‌هایی چون مکس، آتش‌پس و… موفق‌ترین پخش‌کننده بود و حتی پخش «اخراجی‌ها» که همچنان فروش‌ترین فیلم تاریخ سینماست برعهده هدایت‌فیلم بود. اما دوران اوج هدایت‌فیلم با توقیف فیلم مستوری که پخش آن را برعهده داشت پایان یافت. اگر این فیلم توقیف نمی‌شد شاید دوران اوج هدایت‌فیلم ادامه پیدا می‌کرد. البته هدایت‌فیلم هم‌اکنون اکران فیلم ارزشمندی چون «آسمان زرد کم‌عمق» را برعهده دارد یا فیلم‌های کارگردانان شاخصی چون علی مصفا و مانی حقیقی به کار. فیلمنامه پذیرای ساده که نوشته‌ملی حقیقی و امیررضا هسته‌ستانی است چنین خصوصیتی داشت.

عکس: عباس کوثری، شرق

یعنی مهتاب در این فیلم شخصیت اولفیا را ندارد و تنها معادل اولفیلیاست در این قصه.
✎ خبر اگرولفیلیاست، پس چیست؟
اولفیا نقشی تقریباً حاشیه‌ای در«هملت» است که بیشتر تأثیر می‌گیرد تا اینکه عمل کند. کریم مسیحی اما به من توضیح داد که در مملتی که برای این داستان چیده

–سیاوش، گارو و مهتاب– این مهتاب است که نماینده شور زندگی است. در حالی که آن دو شخصیت دیگر ناامید و محافظه‌کار هستند، مهتاب آن نیروی محرکه‌ای است که اینها را به خود بیابورد و وادارشان کند که علیه سرنوشت شومشان بجنگند. اینها به می‌گویم عیناً راهنمایی کارگردان است به من. در نتیجه مهتاب را پرانرژی و گاهی پرخاشگری می‌دید.

✎ چرا در «تردید» بازی کردید؟

«تردید» پتانسیل این را داشت که فیلمی به خوبی «برده‌آخر» شود. و عقیده دارم اگر ۱۸ سال‌ووقعه در فیلم ساختن واروژ کریم‌مسیحی نمی‌افتاد او خیلی زود تبدیل به قطبی در فیلمسازی می‌شد من و خیلی از دوستان دیگر دلمان می‌خواست‌ن نقش موثری در بازگشت چنین آدمی به عرصه فیلمسازی داشته باشیم. فیلم نه‌پایتا به نظر من آفتور که باید درنماید. شاید کارگردان زمان بیشتری نیاز داشت تا خودش را به شرایط جدید فیلمسازی و حتی ما وفق بدهد. نیاز داشت اطمینانش را جلب کنیم؛ اطمینانی که خودش ابتدابه‌ساکن پیدا نکرد به ما.

✎ «درباره الی…» و سومین همکاری تان با آقای فرهادی چطور اتفاق افتاد؟
باز هم قبل از «کنعان» طرح این فیلم را داشت و یک خطش را براریمان تعریف کرده بود. فیلمنامه را که می‌نوشت یک شب با آقای حقیقی به من تلفن کردند. حقیقی گفت فرهادی اینجا نشسته و می‌گوید ترانه نمی‌آید نقشی را که اول داستان غرق می‌شود بازی کند. راست می‌گوید؟ گفتم بهش بگو نتوانده من آن نقش را بازی می‌کنم و خداحافظی کردم (می‌خندد). این حرف‌ها را با هم نداشتیم. ضمن اینکه واضح بود و هست که فرهادی نقش بد برای آدم نمی‌نویسد. این بود که من شدم الی. مشخص بود که شاهکاری در حال ساخته‌شدن است.

✎ برسیم به «زندگی با چشمان بسته». به‌نظرم آنقدر که از فیلم بد گفتند، فیلم بدی نبود. **منتها به‌خاطر دین تان به آقای صدرملی در این فیلم بازی کردید؟**
اصلاً با آقای صدرملی رودرپاستی نداشتیم و قبل آن پیش آمده بود پیشنهادی بدهد که رد کنم. این فیلمنامه یکبار به من پیشنهاد شد و خوش‌نماید و گفتم نمی‌آیم. چند ماه بعد صدرعملی از من خواست دوباره قصه را بخوانم. فیلمنامه‌ای شده بود جذاب و شسته و رفته و نظر من عوض شد. درواقع دوست دیگری داستان را بازنویسی کرده بود که مناسب‌فانه صلاح ندیدند. نامش را در فیلم بیاورند. الان هم شاید صاحبان کار دلخور شوند از اینکه من این حرف را زدم. اما حیف شد که از این دوست پراستعداد استفاده‌بیشتری‌نشند و نه‌پایتا موقع ساخت به فیلمنامه خوش وفادار نماندند. من هم اعتقاد دارم که در کل فیلم بدی نشد. یکسری از جوان‌ترها با این فیلم ارتباطی برقرار کردند که شاید برای ما خیلی قابل درک نباشد. ولی فیلم می‌توانست بهتر از این هم باشد.

✎ میان کارهایتان فیلم «از دشت تاران» چطور پیدا شد؟

به سینمای کودک خیلی علاقه دارم و از اینکه سینمای کودکان اینقدر ناتوان شده ناراحتم. به من گفتند یک انیمیشن ۵۰دقیقه‌ای ساخته و کلی هزینه کرده‌ایم، حالا تهیه‌کننده می‌گوید نمی‌تواند برای ۵۰دقیقه فیلم اکران بگیرد. این است که داستانی واقعی به سر و ته فیلم اضافه کرده‌ایم. می‌آیی چهاردقیقه نقش پرستار قصه‌گو را بازی کنی؟ این بود که درواقع رفته تا کمکی کرده باشم. بشیمان هم نیستیم و خوشحالم سعی‌ام را کردم بلکه یک فیلم کودک که دغدغه تکنیک داشت (هرقدر هم ناتوان) ساخته شود.

✎ فیلم «هرچی خدا بخواهد، قرار بود پرویز شهزادی کار کند که در نه‌پایت فیلم را به دستیارش سپرد.» از نتیجه کار راضی هستید؟

خیر. این فیلم نقطه خجالت من است. وقتی من به گروه پیوستم قرار نبود دیگر خود شهزادی فیلم را بسازد. اما تصورم این بود که فیلمی افزورد با طنز خاص در حال ساخته‌شدن است. تصورم مثل زیادی اشتباه از آب درآمد. نه کسی من را گول زد و نه می‌توانم کسی را برای حضور در این فیلم سرزنش کنم. فقط بی‌نهایت از حضور نقش را بازی کنم. هم فیلمنامه را دوست داشتم. و هم حس می‌کردم به یک نقش پرویمان و اینچنین متفاوت در کارنامه نیاز دارم. در ابتدا قرار بود این نقش را لیلا حاتم‌ی بازی کند. اما خب هم‌زمان پسرش به دنیا آمد و نتوانستند بیایند. این بود که پیشنهاد دادم که من بازی کنم. ولی قبول نکردند و گفتند تو برای این نقش جوان هستی. فکر کنم نه‌پایتا از سر ناچاری تخلیم کردند (می‌خندد) هر چه که بود مانی حقیقی از وقتی به نتیجه رسید که من مینا را بازی کنم خیلی پایام ایستاد و کمکم کرد. شاید اشتباه ما این بود که انرژی زیادی صرف کردیم که اختلاف سن من با این کاراکتر دیده شود. یعنی خواستیم ثابت کنیم علی‌بوسنی در این فیلم ۳۵ساله است.

در حالی که اگر به این نکته اشاره نمی‌کردیم داستان داشت شکل می‌گرفت و پذیرفته شده بود. امروزه کنعان طرفداران پروپاقرصی دارد. فیلم‌ها همیشه بعد از فاصله‌گرفتن از حواشی دوران ساختشان تکلیف ماندگاری‌شان روشن می‌شود.

✎ فیلم بعدی تان «تردید» به‌منوعی برداشتی آزاد از نمایشنامه «هملت» بود. این فیلم هم در نهایت موفق نشد. مطمئناً طبق «هملت» کسپیسر، اولفیا خیلی شوخ‌وشنگ نیست. اما اولفیا ی «تردید» که شما هستید خیلی سرخوش بود. چرا؟

فیلم «تردید» اقتباسی از هملت هست، اما بازسازی هملت نیست. نام شخصیتش سیاوش است. دوست او که معادل هوراشیو در نمایشنامه هست هم نقش اصلی‌تری دارد در قصه. آنچنان «پرانیزه» شده هم نیست چرا که خانواده فیلم تردید در اجتماع امروز ما نمود بیرونی ندارند. ما خانواده‌ای نداریم که خلع‌الش کاخ شمس باشد!در نتیجه همه‌چیز غیر از هسته اصلی داستان نمایشی و حاصل خیال فیلمساز است.



درست است فیلم «شهر زیبا» اکران موفق‌ی نداشت، ولی جو خوبی پیرامون فیلم شکل گرفت. اهلسش که فیلم را دیدند پسندیدند و خیلی تشویق‌مان کردند. ضمن اینکه همان‌طور که گفتم ساختش تجربه خیلی لذیذی‌ری برای من بود و خودم خیلی به آن افتخار می‌کردم.

✎ اما موفقیت فرهادی بعد از «درباره الی…» فرصتی فراهم کرد تا فیلم‌های قبلی‌اش از جمله «شهر زیبا» دیده و بازخوانی شود. آن وقت به نتیجه نرسیدید که باز هم شانس شما همراه بوده؟

صدرصد. «شهرزیبا»هم فیلم دوم من بود هم فیلم دوم فرهادی. آن موقع آن فیلم قدم‌های ابتدایی آدم‌هایی مثل ما در مسیر پیشرفت‌شان محسوب می‌شد. بعدها با موفقیتی که فرهادی به دست آورد به فیلم رجوع کردند و از نو کشف کردند که چه کار خوبی بوده. همیشه می‌گویم هیچ‌کسی نمی‌تواند اعتباری که کسب کرده را فقط به نام خودش بزند. حتماً آدمی که الان هستم و جنس نگاهی که دارم حاصل تأثیراتی است که اطرافیانم روی من گذاشتند. همکاری با هر کسی در طول این سال‌ها می‌توانسته چیزی به آدم اضافه کند. آدم فقط باید بر این موضوع آگاه باشد.

✎ ولی در ادامه کار تان باز هم در فیلمی از اصغر فرهادی بازی کردید.

✎ «چهارشنبه‌سوری» چگونه پیش آمد؟

همان زمان بعد از «شهرزیبا» قرار بود باز با هم همکاری کنیم. حتی در این مسیر یکی، دو کار خواستیم انجام دهیم که به سرانجام نرسید. آقای فرهادی همیشه چند ایده داشت که مشخص نبود کدام به مرحله ساخت برسد. «چهارشنبه‌سوری» هم یکی از آنها بود که صحبتش را از قبل کرده بودیم. اما «شهرزیبا» که فیلم خیلی خوش‌یمنی برای همه ما بود، باعث آشنایی من و فرهادی با مانی حقیقی شد. در نتیجه این دو، «چهارشنبه‌سوری» (و بعداً «کنعان» را با هم نوشتند و این تیمی که شکل گرفت فیلم‌های خوبی را باعث شد.

✎ در «چهارشنبه‌سوری» شخصیت کلیدی و حلقه اتصال روابط آدم‌ها را به عهده داشتید و دیگر به بازیگری تبدیل‌شدید که حرفی برای گفتن دارد.

ممنون. شخصیت روحی (روح‌انگیز) در این فیلم علاوه بر اینکه حلقه اتصال آدم‌ها باشد، به دلیل ویژگی‌هایی مثل نگاه شوخ و معصوم و فضولش به زناشویی باعث می‌شد فیلمی با داستان «چهارشنبه‌سوری» لحن تلخ و سیاهی پیدا نکند و به رغم غمناک‌بودنش فیلم عبوسی نباشد.

من اهل دسته‌بندی فیلم‌ها به هنری و تجاری نیستم. ضمن اینکه عقیده دارم سینمای تجاری، سینمای سخیفی نیست و خجالت ندارد. اما بحث من بر سر کیفیت است. مشکل این است که سینمای تجاری ما خیلی عقب و الکن است. سینمای تجاری‌مان از دست‌یافتن به اولین هدفش که بازگرداندن سرمایه و پولسازی است، هم عبی می‌ماند چرا که الفبای ابتدایی ایجاد کشش و سرگرمی در دنیای امروز را نمی‌داند و قواعدش همان قواعد تخیلمای است که پیش از انقلاب شاید داشت کار می‌کرد. وگرنه من هم شاید بدم نمی‌آمد فیلم‌های تجاری خوبی در کارنامه‌ام داشته باشم. ضمن اینکه نام غن یک چیز است و ثروتمندشدن یک چیز دیگر. خوشبختانه نیازهای اولیه زندگی‌ام تأمین بوده‌اند. شاید من هم اگر امروز در مضیقه قرار بگیرم، خودم را وادار کنم که بعضی کارها تن دهم. اما در کل انسان طماعی نیستم. پیشنهادهای زیادی در این سال‌ها داشتم‌ام که می‌توانستم تر پولدار کند. اما توانایی انجام‌دادن کاری که نمی‌پسندم را ندارم. به قول مانی حقیقی خوشبختی زمانی است که انسان محدودیت‌های خودش را می‌فهمد. محدودیت من هم این است که به پول هیچ‌وقت نمی‌تواند تنها دلیل من برای انجام کاری باشد. این است که می‌دانم آدم ثروتمندی نخواهم شد. در نتیجه از همان کاری که بدم لذت می‌برم. حضور در فیلم‌هایی که جای کار دارند در قبال دستمزدی منطقی که بشود با آن زندگی کرد.

✎ در آن سه سال چه کردید؟
بیش از هر کار دیگری می‌نوشتم. کلاس فیلمنامه‌نویسی می‌رفتم و در کنارش دایلم داستان کوتاه می‌نوشتم. روزی که آقای فرهادی از من دعوت کرد تا با ایشان کار کنم، تا آن زمان از نزدیک ایشان رانندیده بودم. همان اول بی‌روبرپایستی به من گفت که نگران تصویر جالفتاده در کار اول است و نمی‌داند همکاری‌مان در فیلم «شهر زیبا» چطور از کار دربیاید. در واقع پیشنهاد مستقیمی به من نداد. خواست که کار را با هم تست کنیم. من هم نمی‌خواستم بعد از سه سال دوباره در شمایل تکراری کار اولم دیده شوم و از پیشنهادش استقبال کردم. خوشبختانه خیلی زود ترغیب شدید به همکاری با هم و واقعاً از ساخت«شهرزیبا» لذت بردیم.

✎ در این مدت چیزی به اسم «غن نان» نداشتید. بعضی بازیگران می‌گویند ما هم فیلم تجاری و هنر فیلم هنری بازی می‌کنیم تا هم مردم و مخاطب را در گستره وسیع حفظ کنیم و هم جوابگوی حس زیبایی‌شناسانه روح‌مان باشیم و هم برای معشیت‌مان نمی‌خواهیم در عسر و حرج بیفتیم. شما هم اینطوری فکر می‌کنید؟
من اهل دسته‌بندی فیلم‌ها به هنری و تجاری نیستم. ضمن اینکه عقیده دارم سینمای تجاری سینمای سخیفی نیست و خجالت ندارد. اما بحث من بر سر کیفیت است. مشکل این است که سینمای تجاری ما خیلی عقب و الکن است. سینمای تجاری‌مان از دست‌یافتن به اولین هدفش که بازگرداندن سرمایه و پولسازی است، هم عبی می‌ماند چرا که الفبای ابتدایی ایجاد کشش و سرگرمی در دنیای امروز را نمی‌داند و قواعدش همان قواعد تخیلمای است که پیش از انقلاب شاید داشت کار می‌کرد. وگرنه من هم شاید بدم نمی‌آمد فیلم‌های تجاری خوبی در کارنامه‌ام داشته باشم. ضمن اینکه نام غن یک چیز است و ثروتمندشدن یک چیز دیگر. خوشبختانه نیازهای اولیه زندگی‌ام تأمین بوده‌اند. شاید من هم اگر امروز در مضیقه قرار بگیرم، خودم را وادار کنم که بعضی کارها تن دهم. اما در کل انسان طماعی نیستم. پیشنهادهای زیادی در این سال‌ها داشتم‌ام که می‌توانستم تر پولدار کند. اما توانایی انجام‌دادن کاری که نمی‌پسندم را ندارم. به قول مانی حقیقی خوشبختی زمانی است که انسان محدودیت‌های خودش را می‌فهمد. محدودیت من هم این است که به پول هیچ‌وقت نمی‌تواند تنها دلیل من برای انجام کاری باشد. این است که می‌دانم آدم ثروتمندی نخواهم شد. در نتیجه از همان کاری که بدم لذت می‌برم. حضور در فیلم‌هایی که جای کار دارند در قبال دستمزدی منطقی که بشود با آن زندگی کرد.

✎ پس از آن دسته‌افراد که صبح سر تله‌فیلم، ظهر سر ریال و عصر سر یک فیلم برای بازی می‌روند، نیستید؟
(می‌خندد) کارکردن سر صحنه از من انرژی می‌گیرد، چه روزی دو ساعت باشد چه روزی ۲۰ ساعت. این است که تا به حال در خودم توان این را ندیده‌ام که دو، سه کار را با هم جلو ببرم.
✎ آن زمان «شهر زیبا» اکران موفق‌ی نداشت. از این نظر دچار تلاطم روحی نشدید؟



اکران فیلم «آسمان زرد کم‌عمق» با بازی ترانه علیدوستی در نقش «غزل» فرصتی فراهم آورد تا با او درباره فیلم‌هایی که تاکنون بازی کرده صحبت کنیم. با اینکه بازیگری در سن پایین به علیدوستی لبخند زد؛ ولی او از آن پس سعی کرد با طمأنینه و از روی آگاهی نقش‌هایش را انتخاب کند؛ گویی سال‌ها تجربه دارد. آنچه در این گفت‌وگو توجهم را جلب کرد، پذیرش اشتباهاتش بود. اگر می‌پرسیدم که چرا در فلان فیلم بازی کردید، به‌راحتی پاسخ می‌داد اشتباه کردم. سراحتش در بیان واقعیات و گرائیش به ادبیات و نوشتار ترکیبی از او ساخت که در پس واژگان این گفت‌وگو قابل تشخیص است. او بازیگری است که برای ادامه حضورش در سینما انگیزه کافی دارد و اگر اینگونه پیش برود قطعاً آینده‌ای شای در خشان‌تر از امروز خواهد بود.

✎ زمانی که فیلم «من ترانه ۱۵سال دارم» را بازی کردید، کلاس‌های بازیگری امین تارخ را گذرانده بودید و معلوم بود که از روز اول با انگیزه وارد این دنیا شدید. فکر می‌کردید بعد از ۱۱سال به جایگاه کنونی تان برسید؟ چقدر در این مسیر آگاهانه قدم برداشتید؟
از روز اول همیشه کارهایم خودآگاه بوده. چه آن زمان که حسنی تصمیمی گرفتم چه زمانی که مشورتی کار کردم، پشت کارهایم آگاهی بوده کاملاً متوجه بودم که تصمیمات آنقدر پیشنهادهایم زیاد بود که ترسی من را در برگزفت از اینکه فکر این بود که خیلی سختگیری می‌کردم. امروز می‌گویم کاش بعضی جاها کمتر اجازه می‌دادم ترس از آینده علت تصمیماتم باشد و کاش آرامش بیشتری در تصمیم‌گیری داشتم. اما خب ضرر نکردم. البته به شانس هم اعتقاد دارم. اینکه اگر من در ۱۶ سالگی و در همان ابتدای ورود به کلاس بازیگری برای نقشی انتخاب شدم که نام آن شخصیت با من یکی بود، واقعاً شانس است. اما شانس الزماً ناافی توانایی‌های انسان نیست. آگاهی اگر باشد آدم از شانس هم استفاده خوبی می‌کند. کم‌اینکه به‌راحتی هم می‌شود چنین فرصتی را سوزاند. به نظرم از این آزمون زده‌نگام سرلند بیرون آمدم.

✎ با این حال برای بازی در فیلم بعدی، «شهر زیبا» سه سال صبوری کردید. دلیل این فاصله زمانی چه بود؟
فیلم «ترانه».. خیلی سروصدا کرد. در آن سه سال با انبوه پیشنهادهای جورواجور رویرو شدم. من چهره جدیدی بودم و در آغاز راه و سینما هم همیشه دنبال چهره‌های جدید هستم. آنقدر پیشنهادهایم زیاد بود که ترسی من را در برگزفت از اینکه فکر می‌کردم همه منتظرند ببینند آیا من این آق‌های‌وهوی بر سر فیلم اولم بودم یا نه. این بود که انتخاب بعدی برایم سخت شده بود.

✎ در آن سه سال چه کردید؟
بیش از هر کار دیگری می‌نوشتم. کلاس فیلمنامه‌نویسی می‌رفتم و در کنارش دایلم داستان کوتاه می‌نوشتم. روزی که آقای فرهادی از من دعوت کرد تا با ایشان کار کنم، تا آن زمان از نزدیک ایشان رانندیده بودم. همان اول بی‌روبرپایستی به من گفت که نگران تصویر جالفتاده در کار اول است و نمی‌داند همکاری‌مان در فیلم «شهر زیبا» چطور از کار دربیاید. در واقع پیشنهاد مستقیمی به من نداد. خواست که کار را با هم تست کنیم. من هم نمی‌خواستم بعد از سه سال دوباره در شمایل تکراری کار اولم دیده شوم و از پیشنهادش استقبال کردم. خوشبختانه خیلی زود ترغیب شدید به همکاری با هم و واقعاً از ساخت«شهرزیبا» لذت بردیم.

✎ در این مدت چیزی به اسم «غن نان» نداشتید. بعضی بازیگران می‌گویند ما هم فیلم تجاری و هنر فیلم هنری بازی می‌کنیم تا هم مردم و مخاطب را در گستره وسیع حفظ کنیم و هم جوابگوی حس زیبایی‌شناسانه روح‌مان باشیم و هم برای معشیت‌مان نمی‌خواهیم در عسر و حرج بیفتیم. شما هم اینطوری فکر می‌کنید؟
من اهل دسته‌بندی فیلم‌ها به هنری و تجاری نیستم. ضمن اینکه عقیده دارم سینمای تجاری سینمای سخیفی نیست و خجالت ندارد. اما بحث من بر سر کیفیت است. مشکل این است که سینمای تجاری ما خیلی عقب و الکن است. سینمای تجاری‌مان از دست‌یافتن به اولین هدفش که بازگرداندن سرمایه و پولسازی است، هم عبی می‌ماند چرا که الفبای ابتدایی ایجاد کشش و سرگرمی در دنیای امروز را نمی‌داند و قواعدش همان قواعد تخیلمای است که پیش از انقلاب شاید داشت کار می‌کرد. وگرنه من هم شاید بدم نمی‌آمد فیلم‌های تجاری خوبی در کارنامه‌ام داشته باشم. ضمن اینکه نام غن یک چیز است و ثروتمندشدن یک چیز دیگر. خوشبختانه نیازهای اولیه زندگی‌ام تأمین بوده‌اند. شاید من هم اگر امروز در مضیقه قرار بگیرم، خودم را وادار کنم که بعضی کارها تن دهم. اما در کل انسان طماعی نیستم. پیشنهادهای زیادی در این سال‌ها داشتم‌ام که می‌توانستم تر پولدار کند. اما توانایی انجام‌دادن کاری که نمی‌پسندم را ندارم. به قول مانی حقیقی خوشبختی زمانی است که انسان محدودیت‌های خودش را می‌فهمد. محدودیت من هم این است که به پول هیچ‌وقت نمی‌تواند تنها دلیل من برای انجام کاری باشد. این است که می‌دانم آدم ثروتمندی نخواهم شد. در نتیجه از همان کاری که بدم لذت می‌برم. حضور در فیلم‌هایی که جای کار دارند در قبال دستمزدی منطقی که بشود با آن زندگی کرد.

✎ پس از آن دسته‌افراد که صبح سر تله‌فیلم، ظهر سر ریال و عصر سر یک فیلم برای بازی می‌روند، نیستید؟
(می‌خندد) کارکردن سر صحنه از من انرژی می‌گیرد، چه روزی دو ساعت باشد چه روزی ۲۰ ساعت. این است که تا به حال در خودم توان این را ندیده‌ام که دو، سه کار را با هم جلو ببرم.
✎ آن زمان «شهر زیبا» اکران موفق‌ی نداشت. از این نظر دچار تلاطم روحی نشدید؟